

## سنگ لوح نارام سین

- ۱ -

نارام سین نام یکی از پادشاهان بابل است که در هزاره سوم قبل از میلاد میزیسته است. بطوریکه آقای دکتر گیرشمن در کتاب خود «ایران» مینویسد قبل از نارام سین کشور بابل در حاشیه فری فلات ایران نفوذی داشته ولی در زمان او اقوامی که در مناطق مزبور و از ایلام تا زاب، سکونت داشتند علیه بابل شوریدند و نارام سین آنها را بسختی سرکوب کرد.

آقای دکتر گیرشمن در این زمینه از اتحادیه دو قوم خویشاوند بنام های لولویی و گو تتی نام میبرد که نارام سین لوح مورد بحث ما را بیادگار شکست دادن آنان بجای گذاشته است. قوم لولویی در ناحیه کرمانشاه - همدان میزیسته اند و قوم گو تتی در ناحیه شمالی تر که حدود دریاچه رضاییه را نیز در بر می گرفته است. ضمناً آقای دکتر گیرشمن محل لوح را ناحیه شهر زور قید می نمایند که ظاهراً باید جایی در شمال عراق باشد. ما تصویر لوح را نیز از کتاب ایشان نقل می کنیم.

\*\*\*

تصویر سنگ لوح نارام سین بمناسبت قدمت لوح و در همین حال دقت و زیبایی خاصی که دارد در غالب کتابهای مربوط به باستان شناسی بین النهرین و ایران تکرار میشود ولی در هیچ جایی مطلبی از معنای محتوای آن بمیان نمی آید، و این نکته ای است که باید علت آنرا در خصوصیات علم انسان شناسی امروزی جستجو کرد. توضیح اینکه علم انسان شناسی مبتنی بر شکاکیت مطلق است و در نتیجه معمولاً همه شواهدی را که بهر نحوی از زمانهای باستانی به یادگار مانده از حیث جوانب معنوی فرهنگ زمان در پائین ترین سطح ممکنه تعبیر می نماید. اما نحوه تعبیر مزبور نیز این فرض ضمنی را بوجود می آورد که گویا بشر باستانی از حیث استعداد های دماغی پست تر از بشر متمدنی معاصر بوده است، و در تعقیب فرض مزبور نیز این طرز فکر بوجود می آید که آن جوانب معنوی میراث فرهنگی که از زمانهای خیلی باستانی بدست ما رسیده است مبتنی بر خرافات بوده و در نتیجه اصولاً ناچیزند، و البته تحت چنین شرایطی طبیعی است که مطالبی از قبیل محتوای لوح نارام سین که احتمالاً با جوانب معنوی فراموش شده ای از فرهنگ باستانی مربوطند ندیده و مسکوت بماند. ضمناً ندیده ماندن مفهوم محتوای لوح مزبور با دو عامل دیگر نیز مربوط است. یکی اینکه امروزه میراث فرهنگی که یک پدیده واحد، مرکب و مرتبطی است بین شعب مختلفی از تحقیق تقسیم شده که در نظر سنجش و ارزیابی حقایق دارای میبایدهای خاص خود میباشد و در نتیجه شواهدی که با چندین رشته مربوط میگردد ناچار مسکوت میمانند. دیگر اینکه وقتی نوعی از شواهد مانند لوح مورد بحث منحصر بفرد بوده و یا از نظر تعداد کم بوده باشد غالباً دانشمندان نمیخواهند

که وقت خود را صرف بررسی آن کنند مخصوصاً اگر در نتیجه طرز فکرهای رایج بر تئوری که گذشت بدست آمدن نتایج قابل توجه و تقینی نیز مورد تردید باشد .

اما بدیهی است که در بررسی سوابق تاریخی فرهنگ نباید اصل شکاکیت علمی را بقدری تعمیم داد که حتی امکانات ناشیه از انسان بودن انسانها نیز از آن سلب گردد . بعبارت دیگر قدر مسلم این است که در بررسی سوابق آن میراث فرهنگی که از زمان های مجهول باستانی بدست ما رسیده است در درجه اول باید انسان‌هایی مطرح باشند که از حیث استعداد های دماغی ویدی عیناً مانند بشر امروزی بوده و تمایلات معنوی و خصوصیات فرهنگی آنان با تمایلات معنوی و خصوصیات فرهنگ امروزی سنخیت اصولی داشته باشد و وقتی که چنین کنیم می بینیم که علی‌الاصول هر آنچه را که در زمینه جوانب معنوی فرهنگ از زمان های گذشته بدست ما رسیده است باید در درجه اول مبتنی بر یک اصل معقول و منطقی بدانیم که آن مبنا امروزه فراموش شده ولی شاید بر اثر پیشینی که جامع جمیع جوانب میراث فرهنگی باشد بتوان بآن دست یافت .

\*\*\*

وقتی که لوح نارام سین را با یک چنین دید آزاد و سیمی مورد توجه قرار دهیم می بینیم که محتوای آن باتکاء نکاتی که در اساطیر و فولکلور و حتی در اصطلاحات و لغات امروزی نهفته است باسانی قابل درک میگردد و راهرا برای دست یابی به خصوصیات از فرهنگ ماقبل تاریخی که تا بحال مکتوم بوده است باز می کند . در عین حال عکس قضیه نیز صادق است یعنی با در نظر گرفتن اهمیت استثنائی خاصی که علم انسان شناسی معاصر برای شواهد عینی قائل است میتوان مدارکی از قبیل لوح نارام سین را نیز به نوبه خود مؤید و روشنگر معنا و مفهوم اساطیر و فولکلور و اصطلاحات مربوطه دانست .

اما در زمینه قدر متیقن نتایجی که بدین طریق بدست می آمد نیز باید دانست که «علم» حتی به شکاکترین و سخت گیرترین صورت آن نیز در آخرین تجزیه چیزی جز مجموعی از احتمالات نیست ، و بدیهی است که هر قدر صراحت احتمالات و تعداد و تنوع آنها بیشتر باشد قدر متیقن مطلب بیشتر میگردد . ولی ضمناً ماخذ قاطعی نیز برای ارزیابی دقیق قدر متیقن هر مجموعه ای از احتمالات وجود ندارد ، لذا باید بگوئیم که ما مطالب خود را در این مقاله فقط بمنوان احتمالاتی که شایان توجه میباشد مطرح میسازیم - احتمالاتی که زمینه ای در جغرافیای باستانی ، زمینه دیگری در معتقدات و مراسم باستانی ، و زمینه سوم در ادبیات و فولکلور ایران زمین دارند و اینک زمینه چهارمی را نیز در سنگ لوح نارام سین مشاهده می کنیم .

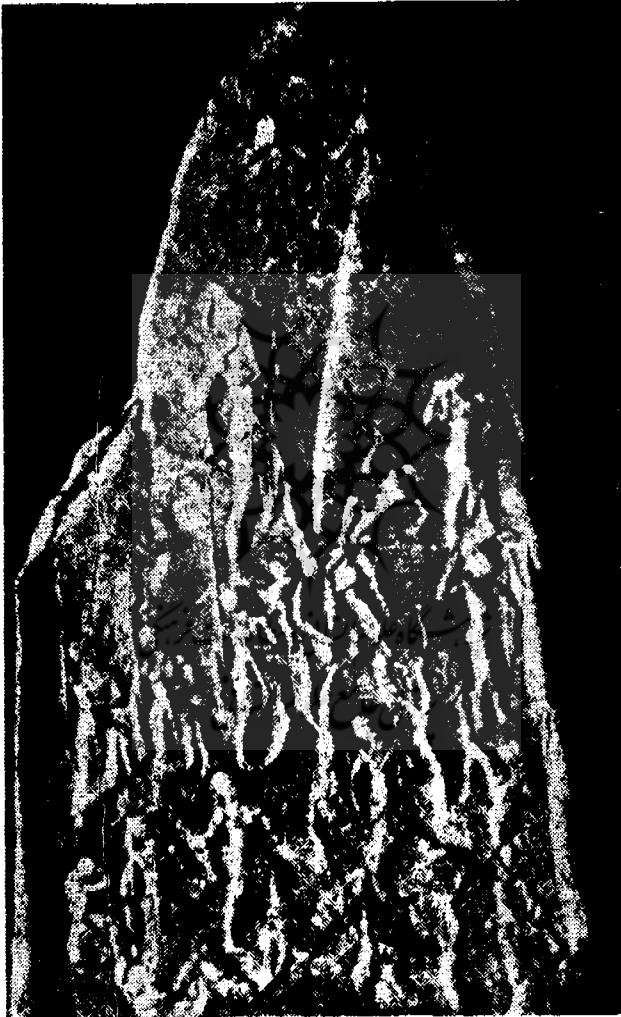
نگفته نماند که در تحت شرایط فعلی از پیشرفت دانش بحث ما بطوریکه ذیلا خواهد آمد در حاشیه و مرز دانش صورت میگیرد و نه در متن آن ، ولی فراموش هم نباید کرد که علی‌الاصول پیشرفت دانش از مرز آن آغاز میگردد .

نکته دیگری که باید متذکر بشویم این است که آنچه که درباره علم انسان شناسی گفته شد البته چیزی از ارج و اهمیت کشفیاتی که علم مزبور تا بحال بعمل آورده و یا بعد از این

بعمل خواهد آورد نمی‌کاهد و قصد ما فقط جلب توجه به محدودیت‌های علم مزبور از نظر ارزیابی جوانب منوی فرهنگه‌ما قبل تاریخی میباشد و بس .

\*\*\*

باری ، وقتیکه بررسی لوح ناراسین را از قسمت مقدم آن یعنی از پائین تا بلو شروع کرده و پیش برویم اول با تصویر درختی مواجه میگردیم که شاید بر اثر شکستگی‌های بعدی



سنگه‌اندکی محو بنظر میرسد . بعد از درخت مزبور دو صفت منظم از مردان مسلح قرار دارند که درخت دیگری را احاطه کرده‌اند . با در نظر گرفتن آنچه که درباره اتحادیه دو قوم لولویی و گوتتی گذشت کمتر میتوان تردید داشت که این دو درخت سمبول و نمودار دو

ویا درحقیقت دو کشور هستند که یکی شکست خورده و کنار گذاشته شده و دیگری در حال محاصره و تسخیر است . \*

بعد از صف دوم مردان مسلح مردی رامی بینیم که به پشت در زیر پای فاتح بزرگ افتاده است . مرد دیگری بزانو درآمده و سعی میکند نیزه‌ای را از گلو ویا سینه خود بیرون بکشد و مرد سومى دو دست را ظاهراً بعنوان تضرع بلند کرده است . این سه نفر که بواسطه داشتن گیسوی بلندی که از پشت سر آویزان است از مهاجمین متمایز میکردند مجموعاً اوضاع و احوال قوم شکست خورده‌ای را مجسم می‌کنند که درخت زندگیش بدست بیگانه افتاده است .

در سر صف اول مردان مسلح مردی رامی بینیم که دست بطرف درخت زندگی دراز کرده است . بادر نظر گرفتن اهمیت درخت زندگی بعنوان سمبولی موجودیت اجتماعی اقوام باستانی ممکن است این دست درازی بمعنی تاراج ملک ویا بهر حال بمعنی نوعی سلطه کامل توأم با ناچیز شمردن مقدسات ملت مغلوب باشد . توضیح اینکه بطوریکه میدانیم بمناسبت ارتباط نزدیکی که در کشورهای باستانی بین دین و دولت وجود داشته در آن زمانها حمله و تاراج اماکن مقدسه ملت مغلوب یکی از خصوصیات و حتی شاید یکی از ضروریات کشورگشائی بوده است ، و بدین طریق باسانی ممکن است که در زمان های بازم باستانی تری مانند همان دوران نارام سین و قبل از آن دست درازی بدرخت زندگی نیز يك چنین مفهومی داشته باشد . درتأیید این احتمال قرائنی وجود دارد که در آن زمان های خیلی باستانی آخرین و تعیین کننده ترین نبرد در پای درخت زندگی صورت میگرفته است .

\*\*\*

اما جالبترین قسمت تابلو که هدف اصلی ما را در این مقاله تشکیل میدهد عبارت از قسمت بالائی آن است . در این قسمت کوه عظیم مخروطی شکلی را می بینیم که بر بالای آن خورشیدی میدرخشد . در پهلوی خورشید شکل دیگری وجود دارد که آن شباهت زیادی به خورشید دارد ولی ظاهراً ناقص است . توضیح اینکه هسته مرکزی این تصویر نیز عیناً شبیه هسته مرکزی خورشید و مقارن آن است ولی از اشعه آن فقط سه شعاع رامی بینیم که باقیست . ضمناً اثر يك دایره کامل را که عیناً باندازه دایره خورشید بوده کم و بیش مانند هاله‌ای در قسمت بالایی تصویر باسانی میتوان تشخیص داد . بدین طریق قویاً محتمل بنظر میرسد که این شکل نیز در آغاز عیناً شبیه شکل خورشید بوده ولی بعداً قسمتی از آن بدست مخربی شکسته و پاک شده است . اما بدین طریق با تصویر دو خورشید در آسمان مواجه می گردیم و طبعاً این سؤال پیش می آید که آیا معنای آن چیست ؟

ما مسئله دو خورشید را در يك مقاله قبلی تحت عنوان «پیرامون داستان ذوالقرنین» (مجله نیما مورخه اردی بهشت ماه ۲۵۳۵) مورد بحث قرار داده ایم ولی بیفائده نخواهد بود که مطلب اجمالاً تکرار گردد . قرائن گوناگونی در زمینه معتقدات باستانی و فولکلور و

\* در زمینه سمبولیزم درخت رجوع شونده مقاله «یادگاری ازانارک» مجله نیما مورخه

خرداد تیرماه ۲۵۳۵

ادیات و اسامی محل وجود دارد که زمانی چشمه و یا چشمه‌های آب گرمی بعنوان « چشمه آفتاب» شناخته می‌شده \* و در یک زمان مجهول باستانی چشمه مز بوردر اذهان عمومی با آفتاب جهان تاب ادغام و با آن اشتباه شده است. بدین طریق اگر تصویر دوم مورد بحث ما در لوح نارام سین نیز تصویر آفتاب باشد، که با احتمال قوی چنین است ما با این نکته بسیار جالب مواجه می‌گردیم که در لوح نامبرده با مرحله بینابین این انتقال و ادغام مواجه هستیم. توضیح اینکه در این لوح جدائی دو آفتاب معلوم و مشخص میباشد ولی «آفتاب» دوم بجای موقعیت زمینی خود در آسمان قرار گرفته است.

اما قرار گرفتن دو آفتاب در آسمان نیز که در وهله اول عجیب و غیر قابل درک بنظر میرسد دز پرتو این اصل که باید این قبیل پدیده‌ها را مبتنی بر یک مبنای منطقی و معقول بدانیم باسانی قابل درک میگردد. توضیح اینکه بدین طریق باین نتیجه میرسیم که قرارداد «آفتاب» دوم در آسمان بمنظور نشان دادن ارج و مقام معنوی چشمه آفتاب صورت گرفته است و نه بعنوان تمییز مکان مادی آن. اتفاقاً اصطلاح «آسمان بالابردن» و یا «به عرش اعلا رساندن» بمعنی تجلیل هنوزم در ایران معمول و مصطلح است، گوا اینکه امروزه این اصطلاح یک چاشنی طغز نیز دارد.

اما با وجود مراتب بالا با احتمال قوی شکل مورد بحث از اول بهمین صورت طرح شده و یا در همان آغاز قصداً بوسیله طراح تخریب شده است و این مطلبی است که قریباً به آن خواهیم رسید. ضمناً و بهر حال این شکل شباهتی به ماه و یا ستاره ندارد و البته قرارداد ماه و ستارگان در جنب آفتاب تابان معقول هم نیست، لذا اصولاً باید ارتباط آنرا با چشمه آفتاب از هر احتمال دیگری قوی تر دانست.

\*\*\*

آخرین ویکی از مهمترین نکات درباره لوح نارام سین این است که آفتاب جهان تاب درست در قله کوه مخروطی شکل قرارداد و بدین طریق مطلب بسیار جالب و بسیار معنی داری را از اساطیر ایرانی بخاطر می آورد که می گوید: «البرز کوه از دیگر جبال بلندتر است و قله اش با آسمان می رسد. در یکی از قله البرز بنام تئیره ( TAERA ) خورشید و ماه و ستارگان طلوع می کنند و در قله دیگری بنام هو کئیری ( HUKAIRYA ) آب چشمه ناهید فرو می ریزد. . . الخ» \*

اما آیا معنای اینکه خورشید و ماه و ستارگان از یکی از قله البرز طلوع می کنند چیست؟ در جستجوی مبنای معقولی باین مطلب به نکته ای می رسمیم که در فرهنگ قبائلی از سرخ پوستان

\* علی الاصول باید مبنای این نامگذاری را در خصوصیات یک دوران یخبندان جستجو کرد که آسمان قسمت های شمالی جهان، منجمله مناطق شمالی فلات ایران از ابر پوشیده و هوا سرد بوده است. ضمناً آثار آخرین دوران یخبندان در مناطق هم عرض ایران شمالی در حدود بیست هزار سال پیش پایان یافته ولی بعد از آن نیز احتمالاً دوران های سردی نسبی در این حدود روی داده است.

\* «اساطیر ایرانی» بقلم ا. جی. کارنوی ترجمه آقای دکتر احمد طباطبائی

امریکا منمکس است . دائرة المعارف بریتانیکا تحت کلمه «تقویم» در تعریف معلومات نجومی قوم هایمای مکزیک می نویسد : « احتمالاً طلوع و غروب آفتاب بر روی وجده زمینی ثابتی مورد دقت قرار می گرفته تا بدانوسيله تقویم اصطلاح گردد . در این زمینه این روایت قبائل تول تک (TOLTEC) و کاجچی گل (CAHCHIQEL) که می گوید اجداد آنها انتظار آفتاب را می کشیدند آموزنده است و احتمالاً مربوط به ملاحظه آفتاب باین ترتیب و بمنظور اصلاح تقویم می باشد . اسناد تاریخی قبیله کاجچی گل جاهای مختلفی را که هر قبیله «آفتاب خود را می دید» ذکر می کنند .

بدین طریق قویاً محتمل بنظر می رسد که منظور از «طلوع آفتاب و ماه و ستارگان» در یکی از قلال البرزکوه این است که در یک زمان باستانی با استفاده از یکی از قلال البرز و یا شاید فقط آفتاب یا ماه را رصد می کرده اند . صمناً در این زمینه که اجداد قبیله کاجچی گل «انتظار آفتاب را می کشیدند» خیلی جالب است که بطوریکه از معنای کلمه «مترصد» برمی آید کلمه «رصد» نیز بمعنی انتظار کشیدن است . یعنی انتظار می کشیده اند تا جرم آسمانی مورد نظر به محاذات علامت زمینی مورد نظر رسد . «بقیه دارد»

از کتاب طرفه ها

نوشته اقبال یغمائی

### غیرت

در جنگ ترافالگار که روز ۲۱ اکتبر ۱۸۰۵ میان انگلیس و فرانسه روی داد نلسن دریادار انگلیس در تنگنا ماند و از چاره گری درماند . در آن دقایق بیم انگیز هر چه اندیشید راه رهایی و پیروزی بر خصم را نیافت . ناچار خطاب به ناویان و جاشوان و سپاهیان زیر فرمان خود گفت :

«ای هم رزمان سخت کوش و دلیر و غیر تصند ، چنین پندارید که فرمانده شما در جنگ با دشمن کشته شده و باید هر کدام جانانه وظیفه خود را به وطن ادا کنید . من نظامات و مقررات جنگی را از میان برداشتم ، شما دانید و همت و غیرتتان .»

بدین گفتار کوتاه و شور انگیز ، خون در تن مردان جنگی جوشیدن گرفت و چنان دلیرانه به دشمن حمله بردند که پیروز شدند .